



نگاهی به رمان «استاد پترزبورگ» نوشته جی.ام. کوتسی

رد خون پسر داستایفسکی

گروه فرهنگ و ادبیات

نویسنده ای چیره دست و با تجربه پسر جوانش را از دست داده است. آیا یک عمر سر و کله زدن با کلمه می تواند به دانش برسد و عمل نوشتن می تواند به مثابه کنشی درمانگرانه برن ریز وسبک ساز روح باشد؟
ظاهرا که نه. دست کم نمی توانست مستقیم به این رنج سوزاننده دست بزند. جی.ام. کوتسی، نویسنده برنده نوبل، پسر بیست و سه ساله اش را از دست می دهد. در سقوطی مشکوک از ارتفاع. اما نتوانست مستقیم و خیره به این واقعه نگاه کند. «او می خواست داستانی اتوبیوگرافیک درباره پدری بنویسد که پسرش را از دست داده است، اما واقعیت فقدان چنان رنج باز و سوزاننده بود که او نمی توانست آن را لمس کند. پس تصمیم گرفت دست پوشی فراهم کند تا بتواند به این شیء یا خالاً سوزان دست بزند و در نتیجه سراغ فیودور داستایفسکی رفت. «داستان رمان «استاد پترزبورگ» که پاسخ نویسنده است به این اتفاق در سال ۱۸۶۹ می گذرد و شخصیت اصلی آن فیودور داستایفسکی است. کوتسی، نویسنده بزرگ روسی راوامجرای خودکنشی پسرخوانده اش،پاول رادست مایه کرده است که بتواند به داغ و ماجرای مرگ فرزندش نزدیک شود. داستایفسکی که پس از باخیر شدن از مرگ پسرش به روسیه بازمی گردد، به سراغ پلیس می رود تا وسایل شخصی پسرش را تحویل بگیرد. دفترچه یادداشتی از پاول به دست داستایفسکی می رسد و مکشوف می شود که او عضو گروهی تندرو و آتاریست است به رهبری شخصی به نام سرگی نجاف. شکی که در دل داستایفسکی می افتد او را پیش می برد و دیگر توضیح پلیس مبنی بر خودکشی، برای او قانع کننده نیست. کوتسی در این اثر به تاریخ وقایع آن در دهه ۱۸۶۰ نظر دارد. زمانی که ناآرامی های سیاسی در روسیه بالا می گیرد و در نوامبر ۱۸۶۹ دانشجویی به نام ایوانف که یکی از اعضای گروه های انقلابی بوده به دلیل مخالفت با آرمان های تندروانه ورایدیکال گروه، به دست هم دسته های خودش ترور می شود. داستایفسکی هم که رد خون را گرفته است پایش به ماجرای سیاسی باز می شود. از جذاب ترین بخش های رمان، رو در رویی های داستایفسکی و نجایف است که به گفت وگوهایی فلسفی و جامعه شناختی بینشان منجر می شود.نجایف همه چیز را برای دسترسی به هدفش مجاز می شمارد، حتی مرگ انسانی بی گناه مانند پاول را، اما سؤال مهم داستایفسکی از او این است که دستورالعمل این کار را از کجا گرفته و چه کسی به 'و بسوز داده است؟اما نجایف این پرسش ها را «روشنفکرانه» و مزه ب «اتلاف وقت» می داند که باید از «شرشان» خلاص شد. او فتلد معتقد به عمل است و در مسیر انقلابی او همه چیز مجاز است : «پس جعل مجاز است. همه چیز مجاز است. چرا که نه؟ این که چیز تازه ای نیست؟ به نام آینده همه چیز مجاز است... حتی تعجب نمی کنم اگر این در کتاب مقدس هم آمده باشد.»

اما می بینیم که این نگاه به چه

فجایی ختم شده و می شود، خود داستایفسکی نیز درمان «شیاطین» با دست مایه قرار دادن آن قتل و آن فضای پرشور تصویری از جامعه

روسیه ارائه کرده است که هنوز

نگته ها دارد.

یک قدم به گنبدین قلب

چند خطی درباره رمان «قافقار» نوشته صفورا مردانی

رمان «قافقار» جدیدترین کتاب نشر «صاد» نوشته صفورا مردانی منتشر شد. این کتاب در قالب رمان در جست وجوی پاسخ به موضوع گناه و مجازات است و می خواهد نشان دهد که کدام انسان خطا کاری در انتظار عقوبت طحای خود نیست؟ هیچ کدام! هر انسانی که مرکب گناهی می شود، منتظر مجازات شدن است؛ اما کدام یک از خطا آراهای آدمی دارد بلافاصله پس از ارتکاب خطا عقوبت شود؟ چه می شد اگر مجازات گناه بلافاصله گریبان گیر فرد گنهگار می شد؟ جهان عجیبی می شد! جهانی که رمان «قافقار» آن را به تصویر کشیده است! اگر با هر خطایی، قلب انسان یک قدم به گندیدن نزدیک تر شود، چه خواهد شد؟ جامعهٔ عجیبی است. جامعه ای که مجازات ارتکاب گناه نه زندان است و نه اعدام... بلکه مجازاتش گندیدن قلب و تخلیه و دورانداختن قلب متعفن است و ادامه دادن زندگی بدون احساسات و فرمانروایی مطلق عقل و حکومتی که با وضع قوانینی سخت، انسان ها را ترغیب به دورانداختن قلب هایشان می کند و تشویق به زندگی با عقل مطلق. در این اجتماع هول انگیز که آمیخته با وحشت از ارتکاب گناه است، وکیل موفقی که زندگی پاکى داشته و درصدد رسیدن به کرسی قضاوت به عنوان اولین قاضی قلب دار جامعه است، تلاش بزرگ و ارزشمندی را آغاز می کند، ولی دچار لغزشی می شود که زندگی اش را دگرگون می کند و در مسیری قرار می گیرد که هیچ پیش زمینه ای از آن نداشته... گویی این حقیقت است که هر انسانی چندین بار متولد می شود و در دنیاها ی مختلف زندگی می کند. گاهی این دنیاها که به موازات هم هستند،

در یکدیگر تداخل می کنند. شاید برای یاس این صحنهٔ آشنا همان لحظه تداخل باشد. با سرکوب احساسات و از بین بردن قلب ها، به یک اجتماع بی احساس مثل ربات تبدیل می شویم. مفهوم آزادی را هیچ کس بدون قلب درک نخواهد کرد.

زین قنبدار

علیرضا حیدری |مدرس ویراستاری

- نمی دانم مجری را دیو آواچه اصراری داشت که پشت سرم به جای «ده مبارک فجر»، می گفت: «ده مبارک فجر؟»

نکته

- می دانیم که در زبان فارسی جنسیت ندارد بیم لوازم نیست
- صفت «مبارک» با کلمه «دهه» مطابقت کند.
- مهم ترینیکه در اینجا مابا ترکیب با ضایع عربی رویه رو نیستیم؛ هم کلمه وعده ده، وهم وسوند ده، فارسی است و کار بست قاعده عربی برای کلمه و عبارتی که در اصل فارسی است، نادر ست است.

#زین_قنبداری

نشست سوم رویداد «رَج» برگزار شد

رسانه محلی و مردمی سازی رسانه



● نظم جدید جهانی و محله محوری رسانه ها
دکتر ادریس راموز در بخش دیگری از این نشست با تأکید بر روند تغییر رسانه ها در نظم نوین جهانی بیان کرد: امروزه ورود رسانه های محلی امری اجتناب ناپذیر است و رسانه به عنوان جزئی از تغییر نظم جهانی، خودش را تعریف می کند. رکن اصلی جریان رسانه ای که مبتنی بر لیبرالیسم است، تمرکزگرایی است. در مفهوم تمرکزگرایی منوبولگ و تک صدایی وجود دارد. به عبارت دیگر در این فرایند ما دارای یک دیکتاتوری رسانه ای هستیم به این معنی که من فکر می کنم و همه باید مانند من فکر کنند. کاری که تمرکزگرایی می کند، از بین بردن دوشاخص معنایی زمان و مکان است. یعنی به دلیل اینکه بتواند در تئوری های رسانه ای موفق باشد، این دو رکن را از بین می برد. زمان به مثابه تاریخ و مکان به مثابه جغرافیا ست. با تغییری که در نظم جهانی در حال رخ دادن است، با افول کارکرد تمرکزگرایی روبه رو هستیم. این افول در حوزه رسانه ها خودش را نشان می دهد و می بینیم که آن ها دارند کارکرد مونولگی خود را از دست می دهند و وارد مرحله جدید شبکه های اجتماعی می شوند که البته در همین الگو هم بافت همان حالت مرکز پیرامون را دارد.

منتها در نظم جدید آنچه اهمیت پیدا می کند، عنصر تاریخ، جغرافیا، هویت، روایت و گفت وگوست. به همین دلیل، می بینیم که در نظم جدید رسانه ها اگر بخواهند قصه داشته باشند و نماینده هویت، روایت های متنوع و متکثر، جمهوریّت، جغرافیا و قصه هایی باشند که در میان مردم بینا ذهنیت ایجاد کرده است، باید محله محور شوند. در این میان، تهدیدی وجود دارد و آن این است که جریان انتقال از رویکرد تمرکزگرایی به تنوع گرای به فاشیست رسانه ای تبدیل شود. چیزی که ما امروزه و در چند ماه گذشته علائم و نشانه هایش را در جامعه خود می بینیم. فاشیست رسانه ای به معنای استبداد رسانه ای است. برخلاف لیبرالیسم رسانه ای که می گفت من فکر می کنم و دیگران هم باید مثل من فکر کنند، فاشیست رسانه ای می گوید که من فکر می کنم و شما هم باید مثل من فکر کنید و فقط من فکر می کنم و دیگران باید مصرف کننده صرف باشند. تهدید این است که در این نقطه به جای بازگشت به فرهنگ و تاریخ، برگشت به ایدئولوژی را داریم. ایدئولوژی در فاشیست رسانه ای به معنای تقدم سیاست بر اخلاق است. فاشیست رسانه ای می آید و از عنصر نژادپرستی، ملی گرایی و حتی مذهب در جهت حفظ اقتدار دولت مرکزی استفاده می کند. در این نقطه، جامعه و گروه های خاموش علیه این ساختار شکل می گیرند. یعنی در جایی که ما انتظار داشتیم رسانه های محلی فرصتی برای توسعه تعاملات اجتماعی و رسانه ای برای دولت مرکزی و حاکمیت باشند، به جریان رقیب آن تبدیل می شوند.

اما به صورت سامیزدات یا زیرزمینی منتشر و دست به دست می شد. تا سال ۱۹۸۸.

در این سال این رمان به صورت سریالی در «نوی میر»، همان نشریه ای که بیش از سه دهه پیش آن را رد کرده بود، منتشر شد. جایزه نوبل پاسترناک را که نزد آکادمی نوبل به امانت مانده بود پسرش یوگنی سال ۱۹۸۹ به روسیه آورد. «دکتر ژوواگو» از سال ۲۰۰۳ بخشی از برنامه درسی مدارس روسیه شد و در کلاس یازدهم تدریس می شود. خروشچف در کتاب خاطر اطر گفت: درباره دکتر ژوواگو برخی ها ممکن است بگویند کتی.... «حکومت برای مرگ نویسنده بزرگ تأسف خودم را از چاپ نشدن کتاب ابراز کنم، به شدت خیلی دیر باشد، اما دیر بهتر از هرگز است»^۱

● «دکتر ژوواگو» در ایران، به زودی با ترجمه آبتین گلکار در دهه ۴۰ دوترجمه از این اثر در ایران منتشر شد، یکی به فارسی علی اصغر خیره زاده و دیگری با ترجمه احمد محیط. پس از انقلاب اسلامی هم اسماعیل قهرمانی پور و سوسن اردکانی این اثر را ترجمه کرده اند که هیچ کدام از این ترجمه ها در خور این رمان مهم و جریان ساز نیست. اما خبر خوب این است که آبتین گلکار، که از زبان روسی ترجمه می کند، مشغول به فارسی برگرداندن این اثر است و احتمالا در آینده ای نزدیک چشم بازار نشر را روشن خواهد کرد.

منابع:
۱-۲۰۲۴،۶ از کتاب «ادبیات علیه استبداد»، نوشته پیترفین و پترا کووی، ترجمه بیژن اشتری، نشر ثالث

۵-تفسیرهای زندگی، ویل دورانت، ترجمه ابراهیم مشعری، انتشارات نیلوفر

و این مهم از طریق مردمی سازی رسانه اتفاق می افتد.

رسانه محلی باید صدای افرادی باشد که به حاشیه رانده شده و به خاموشی گراییده اند.

● تصدیگری حاکمیت و رقابت با رسانه محلی

دکتر حسین مهربانی فرد را ادامه این نشست به توضیح نسبت حاکمیت با رسانه محلی پرداخت و گفت: در ساختار حاکمیتی و دولتی ما تصدیگری حداکثری وجود دارد. این تصدیگری در حوزه های مختلف رسانه، فرهنگ، صنعت و اقتصاد وجود دارد. دولت یا حاکمیت حق ورود به عرصه های مختلف را برای خود قائل است و این موضوع باعث می شود دولت و حاکمیت به رقیب تشکل های مدنی تبدیل شوند. خود این روند به مرور باعث خواهد شد که حاکمیت به جای اینکه تسهیلگری کند، به تصدیگری دست بزند. همین است که ما می بینیم در خیلی از مواقع امر سیاسی بر امر اجتماعی غلبه می کند. چالشی که این ایراد ایجاد می کند، این است که به مرور شبکه عظیم تصدیگر حاکمیت بیش از آنکه دچار خلافت و نواوری شود، دچار تکرار و روزمرگی و در نتیجه خوردن برچسب های سیاسی و ایدئولوژیک می شود. در این فضا می بینیم که بیشتر کنشگران رسانه ای ما در ساحت رسمی در نظریه های اولیه ارتباطات گیر کرده اند. نظریه هایی که می توانیم آن ها را نسل اول نظریات ارتباطات بدانیم و در آن ها بیش از آنکه معنا را در ادهان انسان ها بدانند، آن را در پیام محدود می کنند. این کنشگران به این توجه نمی کنند که ما امروزه دیگر در یک فرایند مبادله معنا هستیم. حتی می توان گفت اکنون که ارتباطات در مرحله بازتولید معناست و هر فرد در فضا و زمینه فرهنگی متفاوت زیست می کند که خوانش متفاوتی از پیام خواهد داشت، اینکه رسانه چقدر به ذهنیت آن فرد نزدیک شده است، موضوعیت دارد. اینجاست که بحث رسانه های محلی اهمیت پیدا می کند.

وقتی این فهم از ارتباطات وجود نداشته باشد، شنیدن صداهای محلی جدی گرفته نمی شود، زیرا ما اصلا باور نداریم که معنا در زمینه تولید می شود و در ذهن انسان هاست. ما باید به این سمت برویم که فضایی برای گفت وگو و شنیدن رسانه های محلی ایجاد کنیم. ما طرّحی برای مشارکت نداریم و چرایی این موضوع به این برمی گردد که شناختی از مسائل زمینه ای نداریم. زمینه شکل گیری مسئله از بطن جامعه زمینیه ای نداریم. ما اساسا جامعه را شنیده ایم. برای اینکه این شناخت حاصل شود، باید افراد را به خودآگاهی برسانیم. هویت در رویارویی با غیریت شکل می گیرد. زمانی که جامعه ای یکنواخت وجود داشته باشد، هویتی شکل نخواهد گرفت. بنابراین ما به فضای رقابتی، گفت وگو و مشارکت نیاز داریم.

رسانه های خرد مطرح و جمع شوند. رسانه محلی در شرایطی رشد می کند که ترتیبات رسمی حاکمیتی به نوعی پذیرفته باشد که می خواهیم به سوی حالتی از فدرالیسم محلی برویم یا اینکه هر زمان که می خواهد یک اتفاق و رویداد در شهر رخ دهد، بلافاصله ذهنیت سیاست گذاران به این سمت برود که تشکل ها و رسانه محلی چگونه می توانند به این رویداد وارد شوند و به این سمت روند که خبرگزاری ها و روزنامه های رسمی را دعوت کنیم بیایند و پشتیبانی کنند. برای فعال سازی رسانه های محلی به سه گام نیاز است. گام نخست حساس سازی است. یعنی باید تاجایی که امکان دارد، هر مرجع مرتبطی در موضوع فعالیت رسانه های محلی به ضرورت و کارکرد رسانه محلی حساس شود و بداند که بدون رسانه محلی دشواری ها بیشتر خواهد بود. ترتیبات ارتباطی حاکمیتی باید به این سمت برود که همیشه باب گفت وگو با باشد. بازگذاشتن کانال های گفت وگو آن هم محدود به رسانه های کلان که در دسترس طیف های مختلف مخاطب نیست، راه به جایی نخواهد برد. گام

بعدی برای فعال سازی رسانه های محلی، توانمندسازی است که رویداد «رَج» نیز در پی آن است و گام سوم نیز فعال سازی است.

● هویت سازی در رسانه محلی رخ می دهد

این استاد دانشگاه در ادامه با تأکید بر کارکرد رسانه محلی در زمینه جهاد تبیین، گفت: روزنامه نگاری محلی با مدیریت حوزه شناخت، احساس، نگرش ها و رفتار های مخاطبان هم راستاست. آن کاری را که رسانه های کلان ما نتوانستند انجام دهند، رسانه محلی می تواند انجام دهد. از بزرگ ترین ترتیبات اجرایی با پیاده سازی فرمایش رهبر معظم انقلاب در زمینه تبیین شناختی، جنس مسائل آن بیاید، مردمی و راه های مردمی سازی رسانه داشتن شهروند روزنامه نگار است که رسانه را از خود بداند و صدای مردم باشد. کارآمدی با ایجاد سطحی از اعتمادسازی و رضایت

اتفاق می افتد و اعتماد و رضایت را می توانیم از طریق فرایندهای ارتباطی، تعاملی و گفت وگو محور ایجاد کنیم که رسانه محلی این کار را دارد. هویت سازی و انتقال ارزش های اساسی قوام بخش به جامعه از طریق روزنامه محلی امکان پذیر است. با توجه به تنوع فرهنگی ما، خیلی دشوار است که رسانه های کلان هویت سازی و ارزش های اساسی را منتقل کنند. رسانه محلی بر اساس خرده فرهنگ و رویدادهای تاریخی محله وارد می شود. روایت سازی مبتنی بر تداوم تاریخی و جغرافیایی است

● رسانه محلی پاسخ به دغدغه مردم است
دکتر علی اصغر محکی در ابتدای این نشست با اشاره به خاستگاه روزنامه نگاری امروز گفت: روزنامه نگاری که امروزه حاکمیت پیدا کرده است، منزلی متفاوت از رسانه مردمی یا محلی دارد.

روند توسعه روزنامه نگاری در دنیا و از جمله کشور ما به شکل مردمی نبوده است. به همین دلیل، با وجود اینکه سالیان زیادی از فعالیت روزنامه نگاری در کشور ما می گذرد، هنوز فرهنگ روزنامه خواندن و اینکه روزنامه جزو رسانه های اصلی مردم باشد و در نبود آن احساس کمبود کنند، وجود ندارد. این اصل نبودن در بحث اعتماد که بزرگ ترین سرمایه هر رسانه است، وجود دارد. مردم احساس می کنند زبان روزنامه های ما رسمی و دور از زبان مردم است. برای همین می بینیم که به تازگی بیلبورد های تبلیغاتی در شهر مشهد هم به لهجه محلی درآمد است و آن ها هم متوجه شده اند که اگر به زبان مردم نزدیک شوند، راه به جایی نخواهند

برد. مردم وقتی به رسانه ها نگاه می کنند، می بینند که ادبیات، دغدغه و نیازهای آن ها در آن رسانه وجود ندارد. این موضوع شامل رسانه های نوشتاری و حتی صوتی و تصویری نیز نمی شود. رسانه های ما امروزه دارند یک سازوکار بالا به پایینی را دنبال می کنند که طبق آن قرار است مردم به یک جایی هدایت شوند. درحالی که باید خواست مردم در رسانه نشان داده شود و مسئولان را با آن نیاز همراه کنند. در یک رسانه محلی مردم بیشتر خودشان

را می بینند. با توجه به اینکه نوع کنشگری در رسانه محلی بیشتر انتقادی است و سانسور باید در آن کمتر باشد و همچنین، جنس مسائل آن بیاید، مردمی و تیزتر است، فعالیت رسانه های محلی برای نهادهای نظارتی رسمی و حاکمیتی دشوار خواهد بود. مگر اینکه برحسب چند پیش شرط، نهادهای نظارتی مجبور شوند به کار رسانه های محلی تن بدهند. یکی از این پیش شرط ها زمانی است که به نظر می آید حجم مطالبات مردمی و تبیین و توجیه رسانه های رسمی به گونه ای است که به رسانه هایی دیگر نیاز است تا این رسانه ها بهتر حرف مردم را بشنوند و ارتباط گیری آسان تر شود. پیش شرط دیگر این است که حاکمیت به این درک رسیده باشد که باید تقسیم کاری صورت گیرد، به این صورت که مسائل کلان ملی و سیاست خارجی، به رسانه ای رسمی برود و مسائل خرد در

خادم
یادبود

«در هر نسلی باید یک احمقی وجود داشته باشد تا حقایقی را که می بیند به صدای بلند بر زبان بیاورد.» ^۱ داستان نوشتن، انتشار و پساانتشار رمان «دکتر ژوواگو»، سرنوشت نویسنده اش ورنج‌ها و زجرهایی که به او تحمیل شد، خود یک رمان پیرگ است. بوریس پاسترناک توانست فقط سه سال پس از انتشار مهم‌ترین اثرش زندگی کند و برای لذت و رنج بردن از عنوان نویسنده نوبلیست، فقط دو سال. فهم لذت بردن از بردن معتبرترین و گران‌ترین جایزه ادبی جهان ساده و بدیهی است. اما رنج چرا؟ «دکتر ژوواگو» به تشخیص عده‌ای ضدسیاست‌های سوسیالیستی بود. «پیام‌انسان دوست‌های استرنکا مبنی بر اینکه هر انسانی صرف‌نظر از میزان وفاداری‌اش به دولت، شایسته بهره‌مندی از زندگی خصوصی است.[...] [به صورت بنیادین این اصل اخلاقی شوروی را که فرد باید قربانی نظام جمع‌گرای کمونیستی شود به چالش می‌کشد. «اما پاسترناک نمی‌خواست انقلاب را نفی کند، او فقط «درباره مردوزن و درباره زندگی و مرگ» بنویسد، و همین، در حکومت استالینی و در جو انقلابی آن زمان شوروی کم‌گناهی نبود که به جای «ملت‌ی یاسیاستی» از فرد، از انسان و زندگی معمولی گفت.» ^۲ دکتر ژوواگو، هیچ چیز ضد انقلابی نداشت، دست‌کم اگر نظر شخص خروشچف، رهبر اتحاد جماهیر شوروی را برای تمیز دادن انقلابی یا ضد انقلابی بودن اثری محل اعتنا بدانیم، «پسر خروشچف، به پدر بازنشسته اش نسخه تاپ شده دکتر

ژوواگو-معروف به نسخه‌سازمزداتی- را داد که بخواند.[...] خروشچف پس از مطالعه کتاب گفت: «ما نباید این کتاب را ممنوع می‌کردیم. باید خود می‌خواندش. در این کتاب هیچ چیز ضد شوروی وجود ندارد.»^۳ اما نظر خروشچف و در نتیجه انتشار «دکتر ژوواگو» در کشور نویسنده، زمانی روی داد که پاسترناک دیگر نسبت به همه چیز در نهایت بی‌اعتنایی به سر می‌برد. او سال‌ها پیش مرده بود.

● رمانی که قاچاقی به خارج رفت و برای نویسنده‌اش نوبل آورد

بوریس پاسترناک شاهکارش را در سال ۱۹۵۵ تمام کرد. سال ۱۹۵۶ آن را به مجله «نوی میر» برای انتشار داد. اما سانسورچیان وظیفه شناس آن را ضد شوروی از زیبایی کردند. همان سال د آنجلو، خبرنگار ایتالیایی، به ملاقات پاسترناک، نویسنده و شاعر پیر گوشه گرفته در روستایی خارج از مسکو، رفت. پاسترناک به او اعتماد کرد و دست‌نوشته خودش را در اختیار او قرار داد تا به صورت قاچاقی به خارج از کشور برسد و به دست ناشران انگلیسی و فرانسوی برساند. او می‌دانست احتمالا با این کار طناب‌دار به گردش بوسه خواهد زد و به پیکی که دست‌نوشته رمان «دکتر ژوواگو» را با خود می‌برد گفت: «شما به این ترتیب

نگاهی به ماجرای انتشار رمان «دکتر ژوواگو» و آنچه بر بوریس پاسترناک گذشت

به خاطر ترسیم یک زندگی معمولی

بیشتر در رنج خواهد بود.؟...»^۴

و آخرین جملاتش این‌ها بود: «خیلی خوب نمی‌شوم، ومهی جلوی چشم‌ام است. اما می‌رود، نه؟ فراموش نکن فردا پنجره را باز کنی....» حکومت برای مرگ نویسنده بزرگ فطیکت اعلامیه کوچک در روزنامه‌ای ادبی چاپ کرد. اما مردم اعلامیه‌هایی دست‌نویس که زمان و مکان تشییع جنازه را روی آن نوشته بودند دست به دست کردند و همین اعلامیه دست‌نویس در سراسر سیستم تروی مسکو پخش شد. هزاران نفر از تحسین‌کنندگان او به روستای پردلکینو رفتند و زیر تابوت نویسنده و شاعرشان را گرفتند و تا گور مشایعت کردند. در واقع با این کار از دستور و خواست حکومت سرپیچی کردند.

یکی از سخنرانان ناراضی در این مراسم در کنار قبر پاسترناک گفت: «خدا راه‌برگزیدگان را با خار مشخص می‌کند و پاسترناک را خدا برگزید و راهش را مشخص کرد. او به ادبیت اعتقاد و به آن تعلق خواهد داشت... ما تالستوی را تکفیر کردیم. داستایفسکی را انکار می‌کنیم و اکنون پاسترناک را انکار می‌کنیم. هر چیزی را که برای ما شکوه می‌آورد، سعی می‌کنیم به غرب تبعید کنیم....»

● سرنوشت «دکتر ژوواگو» در زادگاهش «دکتر ژوواگو» در روسیه اجازه انتشار نداشت، در گواهی فوت بوریس پاسترناک، زمان مرگ راغبوب ۳۰ مه ۱۹۶۰ و علت مرگ را سرطان ریه نوشته‌اند. پاسترناک در حال احتضار پسرانش را فراخواند و گفت: «چه کسی از مرگ من بیشتر رنج خواهد برد؟ چه کسی